



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

در ادامه ادله‌ای که برای وجوب تعلیم می‌شد ذکر کرد به روایاتی رسیدیم که چند دسته بود و ادله مطلق و کلی را بحث کردیم تا حدی که امکان دارد به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

ادله سه گانه

می‌توانیم این احادیث را به چند دسته تقسیم بکنیم:

یک دسته روایاتی که تأکید بر این دارد که زکات علم نشر آن است و فضیلت‌ها یا ثواب‌هایی را برای تعلیم ذکر می‌کند که بیشتر در صفحه ۳۱۲ آمده که «زَكَاةُ الْعِلْمِ بَدَلُهُ لِمُسْتَحَقِّهِ»^۱ «لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ»^۲ یا ثواب‌های دیگری مثل «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يُتَعَلَّمَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ عِلْمًا ثُمَّ يَعْلَمَهُ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»^۳ یا روایاتی که فواید تعلیم و آثاری را برای تعلیم ذکر می‌کند و تمجید می‌کند.

دسته دیگر روایاتی که تأکید می‌کند بر اینکه خداوند از علما عهد گرفته تا به افراد جاهل آموزش و تعلیم بدهند که در باب اول در صفحه ۳۵۶ آمده «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْجُهَالِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُعَلِّمُوا»^۴ و گروه سوم روایاتی است که کتمان علم را تحریم می‌کند. علاوه بر آن روایاتی در مورد اینکه کسی سنت حسنه‌ای را پایه‌گذاری کند. سه چهار طایفه می‌شوند که یک طایفه را بحث کردیم و درباره سه طایفه دیگر بحث می‌کنیم.

۱ - غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۹۱.

۲ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۶۲.

۳ - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۲۳۰.

۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۷۸.



جمع‌بندی بررسی ادله

از مجموع این روایات در هر طایفه‌ای که روایات تعدد دارند با قیودی که گفتیم می‌شود اعتبار آن‌ها را پذیرفت بدون اینکه بخواهیم جداگانه بررسی سندی بکنیم.

گروه اول

در میان این سه طایفه در گروه اول در روایات سن سنت الحسنه یا کسی که تعلیم خیر بکند آثار آن همیشه برای او باقی می‌ماند، روایات معتبری داشت این سه طایفه علاوه بر طریقی که گفتیم قابل تصحیح سندی است و برخی از روایات سند معتبر هم دارد.

مثلاً حدیث ۱۲۲۵ دارد که محمد بن یحیی عن احمد بن عیسی عن محمد بن اسماعیل بن بذی عن منصور بن حازم عن طلحه بن الزید این سند معتبر است که «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ؛ لَأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»^۵ اول از علما عهد گرفته شده بعد از جهال میثاق گرفته شده است. روایات دیگر همه مؤید این می‌شوند و حداقل یک روایت با سند معتبر در اینجا پیدا شد علاوه بر این روایات دیگر هم این را تأیید می‌کند.

روایت ۱۲۵۰ هم سند خوبی دارد و ظاهراً معتبر باشد و به هذا الاسناد عن ابيه عن احمد بن النظر عن عمر بن شمر عن جابر عن ابي جعفر عمرو بن شمر باید باشد نه عمر، فکر می‌کنم سند این هم معتبر است و توثیق دارد گر چه ابهامی دارد. در گروهی که می‌گویند «أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يَعْلَمَ الْجُهَّالُ» حداقل یک روایت معتبر بود علاوه بر اینکه تكثر روایات تقویت می‌کرد.

گروه دوم

در گروه دیگر که می‌گفت «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ»^۶ باز این روایت معتبر است پس در این طایفه هم روایت معتبر داریم.

^۵ - الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص: ۱۰۰.

^۶ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۱.



سؤال: بهذا الاسناد یعنی چه؟

جواب: ظاهراً سندی است که از احمد بن محمد از محمد بن یحیی عن احمد بن النظر است، باید سند روایت قبل کافی را ببینیم که چه بوده جاهایی که یکی دو نفر اول مشترک است می‌گویید بهذا الاسناد از او و دو نفر اول یا یک نفر اول را ذکر نمی‌کند عطف به قبل می‌کند ظاهراً آن‌هم از احمد بن محمد عن محمد بن یحیی باشد که به احتمال قوی معتبر است.

روایت بعدی مربوط به طایفه قبلی است «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ»^۷ که در مورد آن مفصل بحث کردیم «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ»^۸ این یک گروهی است که روایات آن را از وسائل خواندیم و بعضی از آن‌ها سندهای خیلی معتبری دارد و در طی سه یا چهار جلسه مفصل درباره این‌ها بحث کردیم. ادله حرمت کتمان علم هم چون آیات قرآن در این باره است اعتبار آن خیلی بالا است و قطعاً روایاتی هم که در این باره هست بعضی معتبر است. در بخش حرمت کتمان علم باید روایاتی که از محاسن یا از کافی است بررسی شود اما بعید نیست که حداقل یکی از این چند روایت معتبر باشد.

سؤال: ...

جواب: غرر الحکم سند ندارد احادیثی که از محاسن یا کافی است باید سندهای آن را دید.

بنابراین ما در ادله وجوب علوم واجب سه چهار عنوان داشتیم:

- مقدمه واجب؛
- عون بر بر و تقوی؛
- حسن تهیه مقدمات اطاعت.

این‌ها بحث‌های قواعد کلی بود اگر بخواهیم یک جمع‌بندی نسبت به این قاعده و روایات داشته باشیم بحث ما تا الان این‌طور شد؛

^۷ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.

^۸ - الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، ج ۲، ص: ۲۳۰.



ادله وجوب تعلیم

سه دلیل قبلاً ذکر کردیم دلیل ۴-۵-۶-۷ درواقع چهار گروه روایات می‌شود، گرچه مضامین آن‌ها فرقی با هم دارند.

گروه اول

یک گروه معلم الخیر و کسی که آموزش خیری را بدهد در ثواب بعدی‌ها هم شریک است؛

گروه دوم

یک دسته روایاتی است که «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» نشر علم را صدقه می‌داند؛

گروه سوم

یک گروه هم روایات اخذ میثاق است که از جهال برای فراگیری میثاق گرفته نشد جز اینکه قبل از آن از علما میثاق گرفتند؛

گروه چهارم

یک گروه دیگر هم ادله حرمت کتمان علم است.

نتیجه بررسی ادله

درباره سه دلیل اول صحبت کردیم؛ عون بر برّ و تقوی، مقدمه واجب و تهیه مقدمات اطاعت و نیز درباره دلیل چهارم که می‌گوید کسی که معلم خیر هست در ثواب اعمال شریک است را هم بحث کردیم سه طایفه می‌ماند که از نظر سند معتبر است برای اینکه علاوه بر راهی که توضیح دادیم در هر یک از این‌ها علاوه بر اینکه روایات متعدد است و از آن طریق می‌شود صحت آن را پذیرفت البته فی‌الجمله و با شرایطی که گفتیم نیاز چندانی به آن نیست برای اینکه در مورد هر یک از این‌ها حداقل یکی دو روایت معتبر هم وجود دارد که همین کافی است. اگر بخواهیم در مطالب ریز بشویم می‌شود طوایف دیگری آورد که فعلاً این کلیات کفایت می‌کند. این‌ها بحث‌های سندی و اعتباری این احادیث بود باید دید که به لحاظ دلالت آیا دلالتی به تعلیم جاهل دارند یا نه؟



گروه پنجم

گروهی که روی «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»^۹ تأکید دارد یا «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یا «مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَشُورُونَ»^{۱۰} یا «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يُعَلَّمَ الْمَرْءُ عِلْمًا ثُمَّ يَعْلَمَهُ أَخْلًا»^{۱۱} یا «بَذَلُ الْعِلْمِ زَكَاةُ الْعِلْمِ»^{۱۲} این نوع تعابیر هیچ کدام دلالت بر وجوب نمی‌کند اما دلالت بر استحباب می‌کند.

نکات دلالتی

از لحاظ دلالت چند نکته در این‌ها است:

نکته اول

نکته اول این‌که هیچ کدام از این‌ها دلالت بر وجوب نمی‌کند بلکه حداکثر بر یک نوع حسن یا استحباب و رجحان دلالت می‌کند «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يُعَلَّمَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمَ عِلْمًا ثُمَّ يَعْلَمَهُ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»^{۱۳} یک امر مستحبی است در روایات دارد که «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»^{۱۴} وقتی که روایات می‌گویند کل معروف صدقه یعنی صدقه یک امر مستحبی است تعبیر زکات هم در موارد استحبابی به کار رفته و ظهور در وجوب ندارد یا «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره/۳) و با اینکه در بین این دسته روایات معتبری هم وجود دارد اما دلالت بر وجوب ندارد و فقط در حد استحباب و رجحان است این یک نکته که به نظر می‌آید جای بحث و اشکالی وجود ندارد. پس مفاد این‌ها استحباب می‌شود.

نکته دوم

نکته دوم این است که این استحباب، استحباب مولوی و عینی است یعنی برای همه کسانی که آگاهی دارند و عالم هستند استحباب عینی دارد و کفایت نیست چون ظهور اولیه عوامل در همان عینیت است و کفایت دلیل

۹ - عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص: ۲۷۶.

۱۰ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۱۸.

۱۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۲۵.

۱۲ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۴.

۱۳ - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۲۳۰.

۱۴ - وسائل الشیعة، ج ۹، ص: ۴۶۲.



می‌خواهد، استحباب عینی شرعی است که مولوی است نه ارشادی، برای اینکه اصل در اوامر مولویت است و اصل در بیانات و ادله احکام هم عینیت است و لذا یک استحباب مولوی عینی را اثبات می‌کند.

نکته سوم

نکته سوم این که قدر متیقن این، علمی است که رجحان دارد منتهی - همان‌طور که در بحث‌های سابق گفتیم - علمی که رجحان دارد علمی دینی است یا اگر علوم دینی به معنای خاص نیست، علمی است که بر اساس هدف یا جهت‌گیری دینی تنظیم شده و استفاده می‌شود و یا اینکه با عنوان‌ها ثانوی علمی واجب یا مستحب شده است هر علمی که رجحان داشته باشد آموزش آن هم مشمول این روایات می‌شود اما شامل علم بما هوهو نمی‌شود.

سؤال: نیت هم دخیل است؟

جواب: بعضی جاها نیت هم دخیل است بعضی جاها نه؛ مثلاً آنجا که با عنوان ثانوی این علم باعث عزت و استقلال جامعه اسلامی می‌شود که واجب توسلی است نیت خیر هم نداشته باشد وجوب دارد، پس همه علوم را نمی‌گویید بلکه با این قیود می‌گیرد.

نکته چهارم

نکته دیگر این که این علوم، علوم واجب و علوم مستحب را می‌گیرد و علوم واجب و مستحب در همان چهارچوبی است که عرض کردم این اگر با نکته قبلی یکی بشود بهتر است. پس گروه پنجم نظیر گروه چهارم شد که از نظر سند روایات معتبر در بین آن‌ها هست و دلالت آن‌ها در حد استحباب است که استحباب مولوی عینی است و محدوده آن علمی است که واجب و مستحب است بیش از آن را نمی‌گیرد. اگر کسی قائل شد که فراگیری یا تعلم همه علوم بدون قیودی که می‌گوییم مستحب است طبعاً این روایات به لحاظ مصداقی شمول پیدا می‌کند طایفه چهارم و پنجم که دو گروه از روایات است حاصل و نتیجه آن دو سه نکته اصولی است.

گروه ششم

گروه ششم روایاتی است که اخذ میثاق را معیار قرار داده است.

نکات سندی



در این گروه ما نیاز به سند داریم برای اینکه طریقی که اشاره کردیم فقط در احکام رجحانی می‌توانست صدق کند و درباره احکام الزامی تردید داشتیم اما اینجا نیاز به آن نداریم چون حداقل یک روایت که «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» باشد سند معتبر دارد که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَالِ» که خدا این میثاق را گرفته است. این روایت معتبر است و مؤید به چند روایت با سندهای دیگر که از شیعه و سنی نقل کرده اند. این به لحاظ سندی است.

نکات دلالتی

نکته اول

اولین نکته به لحاظ دلالتی این است که آیا دلالت بر رجحان و استحباب می‌کند یا اینکه الزامی در آن هست؟ ممکن است بگوییم الزام وجود دارد برای اینکه می‌گوید از جهال عهدی نگرفته که یاد بگیرند مگر اینکه از علما عهد گرفته است که یاد بدهند. اخذ میثاق و عهد گرفتن ظهور در وجوب دارد، عهد چیزی است که نمی‌توان از آن تخلف کرد ممکن است کسی بگوید عهدی بگیرد که استحبابی باشد، این طور نیست که استعمال عهد رجحانی غلط باشد. می‌شود بگوییم به لحاظ اخلاقی از او عهد گرفتیم که این کار را بکند؛ مثل اینکه می‌گوییم عهد اخلاقی است و رجحان دارد و لزومی در آن نیست؛ بنابراین عهد ظهور در این جهت ندارد منتهی این اشکال در این مورد وارد نیست آن حالت استثنایی و مجاز در عهد است ظهور اولیه وقتی می‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (نحل/۹۱) یعنی پیمان‌های مؤکد و چیزی که قابل نقض نیست از این جهت است که گر چه استعمال عهد در عهدهای رجحانی و استحبابی و اخلاقی صرف غلط نیست اما به نظر می‌آید مجاز است و قرینه می‌خواهد و اصل در این استعمال این است که به صورت الزامی انجام دهد؛ بنابراین ظهور در وجوب دارد.

نکته دوم

نکته دوم این است که اگر ظهور در وجوب داشته باشد، وجوب این در علوم واجب است نه در علوم مستحب برای اینکه از جاهلان عهدی گرفته است که یاد بگیرند و قبل از آن از علما عهد گرفته که آموزش دهند. علوم را عهد گرفته است که ظهور در عهد در آنجا هم وجوب دارد، خدا علوم واجبه را عهد گرفته است. درباره علوم واجب مفصل بحث کردیم؛ علوم واجب فراگیری علوم دینی برای هرکسی در حد نیاز خود او است، نیاز هر شخصی به



حداقل و قدر متیقنی که لازم است. در تفقه در دین هم یک اجتهاد وجوب کفایی هست باید عده‌ای به صورت اجتهادی تفقه در دین بکنند منتهی وجوب اول وجوب عقلی و عینی است اما دومی وجوب کفایی شرعی است که شرعاً واجب است کسانی در بین مکلفین باشند که اجتهاد بکنند و علم اجتهادی داشته باشند. و سوم علمی است که با عناوین ثانویه و کلی واجب شوند مثلاً عزت یا استقلال مسلمان‌ها به آن وابسته است که ممکن است که به نحو واجب عینی یا کفایی واجب شوند؛

در این ادله این اولین جایی است که به وجوب می‌رسیم تا دلیل پنجم چه ادله مطلق یا روایاتی که دسته‌بندی کردیم یا می‌گفتیم که این ادله دلالت ندارد یا اگر دلالت بر رجحان شرعی داشت استحباب را افاده می‌کرد نه وجوب، این اولین جایی است که ما از ظهور روایات می‌توانیم استفاده واجب بکنیم منتهی وجوب آن در محدوده علوم واجبه است. علمی که فراگیری آن برای آن‌ها واجب است آن وقت عالمی که این‌ها را می‌داند با شرایطی که باید حفظ شود، قدرت داشته باشد امکانات داشته باشد آن وقت تعلیم بر او واجب می‌شود.

علوم واجب که این فرد بر آن آگاه است واجب است به او آموزش بدهد پس این‌ها:
اولاً: دلالت بر وجوب می‌کند؛

ثانیاً: محدوده دلالت در وجوب آنجایی است که یادگیری آن بر متعلم واجب است؛

ثالثاً: باید دقت بکنیم که این وجوب عینی است یا کفایی؟ یعنی واجب است که معلمان عیناً هر کدام یاد بدهند یا یک وجوب کفایی است؟ اگر دقت بکنیم با ارتکازات عقلا و محاسبات حکم و موضوع این حمل بر وجوب کفایی می‌شود. اگر شارع بگوید که بر علما لازم است که علوم واجب را به افراد آموزش بدهند و تعلم هر چیزی که بر متعلمان و مکلفان واجب است تعلیم آن بر علما واجب است، معلوم می‌شود مطلوب است که افراد یاد بگیرند و آن‌هایی که این علم را دارند بخل نورزند و یاد بدهند؛ اما اینکه همه با هم این کار را انجام دهند، عینی است؟ نه مطلوب این است که آن‌ها یاد بگیرند. جاهایی که ما ملاک را احراز بکنیم که این می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند و تحقق این هم با یکی از این‌ها کافی است، معنا ندارد همه با هم دنبال آن بروند. این نوع موارد مناسبات حکم و موضوع و متفاهم عرف از این خطاب وجوب کفایی است عین این که وقتی می‌گوید انقاض غریق واجب است اصل در ادله وجوب عینی است الا اینکه قرینه‌ای برخلاف آن پیدا شود. یکی از قرائین همین است که به آن اشاره کردیم، قرینه لفظی نیست لبی و مناسبات حکم و موضوع است، مفاهیم عرفی است. قرینه این است که ۵۰ نفر اینجا هستند می‌گوید انقاض غریق بکنید، مسلم هیچ مطلوبیت برای مولا ندارد که همه ۵۰ نفر با هم در آب ببرند و سراغ



این فرد بروند؛ مطلوب نجات فرد است و فرض این است که با یکی از این‌ها نجات پیدا می‌کند منتهی یکی از این‌ها لا علی التعین است و کفایی می‌شود برخلاف جایی که می‌گوید هر کسی باید نماز خود را بخواند؛ جایی که می‌دانیم هر کدام جداگانه فلسفه‌ای دارد یا نمی‌دانیم چطور است، اصل وجوب عینی است اما جایی که خلاف آن را بدانیم و بدانیم که مطلوب این است و مطلوب هم با یکی از این‌ها تحصیل می‌شود در اینجا خطایی که به چند نفر شده که این کار را انجام بدهید می‌گویند با همین قرینه لبی و عقلیه خطاب و حاصل آن وجوب عینی نیست، بلکه وجوب کفایی است.

سؤال: ...

ما کاری به عالم خارج نداریم اگر بحث می‌کنیم، طبع این وجوب، وجوب کفایی است منتهی هر واجب کفایی وقتی که من به الکفایه به حد کافی نباشد و طرف دیگر زیاد باشد تبدیل به عینی می‌شود طبع آن طبع کفایی است اما ممکن است که در طول قرن‌ها عینی باشد، چرا کفایی است؟ به خاطر قرینه لبیه که می‌گوییم فلسفه کار، این نتیجه است، خود این عمل و فعل معلم و آمدن به کلاس و تلاش بالذات وجوب ندارد چیزی که مطلوب است یادگیری فرد و دانستن احکام و اعتقادات است یا این که مجتهد بشود. اینکه چه کسی باید این کار را انجام بدهد، اگر متعین در یک نفر است بر او واجب است و باید انجام بدهد؛ اما اگر چند نفر هستند یک نفر که انجام بدهد از بقیه ساقط می‌شود، اگر چند نفر هستند و طرف مقابل هم چند نفر هستند، تعیین پیدا می‌کند.

جمع‌بندی گروه ششم

بنابراین دلیل ششم که روایات میثاق تعلیم است برخلاف همه ادله قبلی علاوه بر اینکه سند معتبری دارد دلالت آن فراتر از رجحان استحبابی است و وجوب مولوی و شرعی و کفایی است و در محدوده علوم واجب هم هست. این‌ها نکاتی است که در دلالت این روایات باید توجه شود البته وجوب کفایی گاهی عینی می‌شود. به اینجا رسیدیم که علمایی که -به عنوان اولی یا ثانوی- علوم واجبی در دست آن‌ها است که تعلم آن برای دیگران واجب است، تکلیف دارند که یاد بدهند؛ این تکلیف، تکلیف شرعی وجوبی هست منتهی حالت کفایی دارد. این چیز جدیدی است که در قبلی‌ها نبود.



نتیجه بحث

در نتیجه حاصل پنج دلیل سابق رجحان و استحباب شرعی مولوی کفایی برای تعلیم علوم بود و آن تعلیم اعم است از علوم واجب یا مستحب و این دلیل یک وجوب شرعی کفایی را بر علما اثبات می‌کند که علوم واجب را آموزش بدهند و نتیجه این می‌شود که استحباب‌های قبلی همه به سمت علوم مستحب می‌روند چون درست است که علوم واجب استحبابی با آن عناوین دارد اما بالاتر از آن وجوب می‌آید، همیشه وقتی که یک عمل وجوب و استحباب داشته باشد استحباب آن موجب تأکد وجوب می‌شود و این در اصول آمده است.

سؤال: صدقه که در روایت است که زکات العلم نشره در حد عینی است در حد کفایی که نیست؟
این لفظ را نباید ببیند ما برای این می‌گوییم این کار را انجام دهد که او یاد بگیرد و نمی‌شود ده نفر با هم یاد بدهند همین‌که یک نفر یاد بدهد از بقیه ساقط می‌شود؛ همین قرینه، قرینه عقلی و لبی است که واجب را کفایی می‌کند این قرینه خیلی جاهای فقه از جمله اینجا هست.

گروه هفتم

حرمت کتمان علم

دلیل بعدی حرمت کتمان علم است که احتمالاً روایات معتبر دارد در خود قرآن هم هست چون در سند حرمت کتمان علم نمی‌شود تردید کرد ظاهراً این هم الزام دارد که علم را نباید کتمان کرد بلکه باید تعلیم داد و نشر کرد از این جهت حرمت کتمان علم حالت کفایی دارد یعنی حرام نیست. اگر این علم را بر کس دیگری که می‌داند اعلام کرد، تعلیم ندادن آن اشکالی ندارد در صورتی که این علم الهی از جامعه مخفی می‌شود کتمان آن حرام است و الا اگر یک نفر یاد دهد کتمان صدق نمی‌کند و با تعلیم یک نفر عدم تعلیم بر دیگران حرمت ندارد.

سؤال: مثل اخذ میثاق می‌شود؟

بله مثل آن می‌شود با یک نکات اضافه که عرض می‌کنم تا جایی که الزام هست، حرام است که تعلیم ندهید با قبلی مشترک است و در اینکه کفایی است باز با قبلی مشترک است و در این‌که شامل علوم واجب می‌شود چون حرمت کتمان علم است و علوم واجب را در برمی‌گیرد با قبلی مشترک است؛ فقط یک نکته افتراق دارد که این اختصاص به علوم واجب ندارد اگر یک چیزهایی در دین باشد که جزء علوم نیست که حتماً باید این فرد یاد



بگیرد اما جزء کلیت دین هست و اگر او یاد ندهد یا منتشر نکند کلیت دین شناخته نمی‌شود؛ ولو این شخص به آن نیاز ندارد ولی موجب کتمان آیات الهی می‌شود یا جزء معارف غیر الزامی دین است که اگر یاد ندهد صدق کتمان بر آن بکند، آن هم حرام است و باید آن را یاد داد. بعضی چیزها جزء واجبات دین نیست ولی اگر این ده نفر نگویند این بخش از دین مخفی می‌ماند گر چه مورد نیاز نیست و فراگیری آن لازم نیست ولی جزء کلیت دین است و ترک تعلیم و نشر آن موجب این می‌شود که این بخش از دین کلاً در جامعه شناخته نشود.

سؤال: اخذ میثاق را شامل نمی‌شود؟

آنجا داشت که از جهال عهد گرفته که یاد بگیرند اما اینجا از هر کسی عهد نگرفته که همه دین را بدانند بلکه آنچه لازم است را باید بداند، ولی این می‌گوید که کلیت دین باید به صورت اجمالی و کلی در جامعه شناخته شود با نوشتن و با سخنرانی یا تعلیم او و با هر راهی که وجود دارد باید شناسانده شود؛ این یک حدی از دلالت است که فراتر از آن را هم در برمی‌گیرد این یک فرق با قبلی است. جهت دیگر این که این حرمت کتمان علم را می‌گوید و یک درجه بالاتر از آن است چون ما واجبات داریم و چیزی هم که واجب شد ترک آن حرام نیست چون امر به شیء نهی از ضد نمی‌کند ولی در بعضی از چیزها خود دلیل می‌گوید که ترک آن هم حرام است یعنی واجب مؤکدی است که اگر ترک بکند عقاب مضاعف دارد؛ مثلاً فعل نماز واجب و ترک آن حرام است و لذا ترک نماز عقاب مضاعف دارد ولی ترک برخی مسائل حرام نیست، این است که بنا بر مبنای مشهور امر به یک شیء نهی از ضد نمی‌کند یعنی یک نهی شرعی را به همراه ندارد اما در مواردی دلیل آمده و علاوه بر وجوب فعل حرمت بر ترک آورده که در این موارد ما برحسب دلیل حرمت بر ترک را هم می‌گیریم منتهی نتیجه این تأکید وجوب و مضاعف شدن عقاب بر ترک عمل می‌شود، ترک تعلیم علمی که اگر انجام ندهد کتمان به آن صدق کند در این محدوده تعلیم آن واجب و ترک آن حرام می‌شود و موجب عقاب مضاعف می‌شود.

سؤال: قسم شش اخذ میثاق هم این را می‌گوید چون این هم شامل آن شد و شامل برخی علوم مستحب؟ ممکن است در یک مطلب صد نوع دلیل بیاید هر چه بیشتر باشد تأکید پیدا می‌کند روایات که وجوب‌های جداگانه نمی‌آوردند همه با هم ادغام می‌شوند و یک وجوب مؤکد را می‌رسانند و با عناوین مختلف تعلیم واجب می‌شود.



گروه هشتم

ردّ بدعت

علاوه بر این‌ها، چیزی است که در صفحه ۳۸۷ به عنوان رد بدعت آمده، گاهی مصداق رد بدعت هم تعلیم است می‌گوید وقتی بدعت‌ها ظاهر شد عالمان باید علم خود را آشکار بکنند که یا به نحو تعلیم اصطلاحی و سخنرانی و تعلیم و امثال این‌ها است که روایات صفحه ۳۸۷ می‌گوید «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^{۱۵}

این هم گروه هشتم است که برخی از روایات معتبر است -روایاتی که در کافی است را می‌توانید ببینید- این روایات جایی که تعلیم مصداق رد بدعت باشد دلالت بر وجوب کفایی می‌کند، منتهی محدوده آن جایی است که اگر نگوید موجب بدعت می‌شود و دایره این یک مقدار اخص از قبلی‌ها است.

سؤال: همه این‌ها کتمان را می‌رسانند؟ اخذ میثاق هم همان کتمان است یعنی کتمان بکند و به جاهل یاد ندهد؟ به ذهنم می‌آمد که این اخص از آن است اینکه یاد ندهد او یاد نمی‌گیرد و همه‌جا این کتمان می‌شود کتمان یعنی مثل اینکه با یک عنایتی یاد نمی‌دهد که این مخفی بماند در این تردید دارم.

سؤال: یک حالت عمدی می‌شود؟

مثل اینکه عنوان قصدی دارد «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (بقره/۱۷۴) «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» (بقره/۱۵۹) مثل این است که نمی‌خواهد علم نشر پیدا کند و غیر از این است که یاد ندهد، مثلاً بی‌حال است و یاد نمی‌دهد و انگیزه دیگری برای یاد ندادن ندارد، این یک مقدار اخص است. بنابراین اگر بخواهیم اخذ میثاق را جمع‌بندی بکنیم مجموعه ادله این است؛ برخی از ادله ناتمام بود و دلالتی نداشت، برخی از ادله و روایات دلالت بر استحباب می‌کرد، برخی دلالت بر وجوب داشت و بعضی دلالت بر حرمت کتمان دارد و بعضی هم دلالت بر وجوب رد بدعت‌ها دارد. آن‌هایی که دلالت بر استحباب داشت بر استحباب شرعی کفایی اعم از علوم واجب یا راجح و مستحب دلالت می‌کرد و آن‌که دلالت بر وجوب می‌کرد وجوب شرعی و مولوی و کفایی داشت در علوم واجب چیزی که تعلم آن بر دیگران واجب است این دسته که همان

^{۱۵} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۲۶۹



آیات و روایت کتمان علم باشد وجوب را مؤکد می‌کند منتهی دلالت آن فقط در جایی است که عدم تعلیم مصداق کتمان بشود و یک مقدار اخص از آن است کما اینکه یک راه وجوب رد بدعت‌ها همان تعلیم است منتهی این در جایی است که عدم تعلیم موجب رواج بدعت بشود. همیشه این‌طور نیست که با یاد ندادن موجب شود که بدعتی فراگیر شود این دو کمی اخص است.

حاصل بحث

پس تعلیم علوم راجح، مستحب می‌شود و تعلیم علوم می‌کند فراگیری آن برای دیگران واجب است چه با عنوان اولیه و چه با عنوان ثانویه واجب مؤکد می‌شود چون هم رجحان آنجا در اینجا می‌آید و هم اینجا چند دلیل می‌آید که این وجوب را می‌رساند، پس علوم واجب، واجب می‌شود، آن وقت تعلیم علوم واجب در جایی که اگر تعلیم ندهد موجب کتمان می‌شود، مؤکدتر است و ترک آن هم حرام است کما اینکه اگر موجب رد بدعت شود تأکد خاصی پیدا می‌کند. این دو تا اخص از وجوبی می‌شود که در اینجا بود.

این حاصل یک استقراء تامی است که به این شکل در کتب فقهی نیامده و باید روی این‌ها کار بشود و ممکن است که بتوان این طوایف را تکثیر کرد ولی در حدی که ما استقراء کردیم اگر یک مقدار جزئیات را کنار بگذاریم می‌توانیم این هشت دلیل را به این شکل را بیاوریم و حاصل همین است که عرض کردیم.

نکات تکمیلی

نکته اول

عنوانی که اینجا داریم همیشه تعلیم نیست، گاهی نشر علم است، گاهی بذل علم است و لذا بحث وجوبی و استحبابی که می‌کنیم علاوه بر تعلیم اصطلاحی امروز که یک عمل آکادمیک رسمی است که در کلاس محقق می‌شود انواع دیگر از تعلیمات غیررسمی با هر ابزاری که باشد و یا آن چیزی که مصداق نشر علم می‌شود را هم در برمی‌گیرد یعنی هم تعلیم رسمی و هم غیررسمی را می‌گیرد و فراتر از این چیزهای را که در غالب نشر علم باشد را هم می‌گیرد؛ در غالب سخنرانی، کلاس یا در غالب نوشتن کتاب باشد، اینکه کتابی بنویسد یا نواری پر بکند و هر



ابزاری که از کتمان آن جلوگیری شود یا موجب اظهار علم در مقابل بدعت‌ها بشود یا اینکه میثاق بذل علم را که از عالم گرفته شده است به آن عمل بکند، اگر کلمه تعلیم هم باشد همه این‌ها را در بر می‌گیرد:

اولاً: تعلیم لغوی است نه اصطلاحی که امروز داریم؛

ثانیاً: در خیلی جاها کلمه تعلیم نیست بلکه بذل علم و نشر علم است چه آنجایی که می‌گوییم تعلیم مستحب است و چه آنجایی که می‌گوییم واجب است منظور تعلیم به معنای لغوی است که عام است هم تعلیم رسمی و هم غیررسمی را در بر می‌گیرد و هم نشر علم، کتابت کتاب، سخنرانی، انواع و اقسام اثرگذاری علم و نشر علم را می‌تواند بگیرد.

این هم نکته مهمی است که باید در روایات به آن توجه داشته باشیم مرحوم شهید در منیه تعبیری دارد. در منیه چاپ انتشارات مدرسین سال ۱۴۱۴ در صفحه ۷۶ عنوان فصل این است النوع الثانی آداب یختص به المعلم، «اعلم أن التعلیم هو الأصل الذی به قوام الدین و به یؤمن انمحاق العلم فهو من أهم العبادات و أكد فروض الکفایات»^{۱۶} می‌گوید فرض کفایی است. دلیلی هم که می‌آورد قال الله تعالی «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» می‌گوید روایاتی مانند این زیاد است که این فروض کفایات را در ابتدا که وارد تعلیم و معلم شده ایشان آورده است.

نکته دوم

یک نکته تکمیلی دیگر این است که آیا این تعلیم علم توسلی است یا تعبدی؟ بر خلاف تعبیری که ایشان دارد که هو من أكد العبادات نه بلکه تعلیمی که می‌گوییم واجب است یا مستحب، واجبات کفایی توسلی است یعنی باید انجام بدهد ولو برای غیر خدا باشد، یعنی واجب عبادی نیست. این‌ها در اخذ اجرت بین واجبات کفایی و توسلی خیلی مهم است که انسان می‌تواند برای کار واجب اجرت بگیرد یا نه در عبادات خیلی مشکل است و در توسلیات خیلی راحت‌تر است؛ این تعلیمی که باید احکام شرعی را به او یاد بدهد یک عمل واجب کفایی شرعی است و توسلی است نه تعبدی، زیرا اصل در اوامر توسلیت است مگر این‌که دلیلی پیدا بکنیم که بگوید این عبادت است و لذا این را حمل بر اصل می‌کنیم که همان توسلی است و متقوم به قصد قربت نیست، البته هر توسلی با قصد قربت

^{۱۶} - منیه المريد، ص: ۱۷۷.



عبادت می‌شود ولی اگر ذاتاً عبادت باشد به قصد غیر قربت باطل و بی‌ارزش است و ریا در آن حرام می‌شود ولی در توسلیات ریا در آن حرام نیست و بدون قصد قربت هم تکلیف را عمل کرده است.

سؤال: ثمره‌اش چیست؟

ثمره آن در خیلی چیزها است از جمله اینکه ریا که بکند، عقاب ندارد؛ اگر عبادت باشد ریا عقاب دارد و باطل است و گناه دارد و همین‌طور ممکن است اجر و آثار دیگر هم داشته باشد. این هم یک نکته تکمیلی در اینجا بود بدین ترتیب بحث ما تمام می‌شود؛ و صلی الله علی محمد و اله الاطهار